

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۱ (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)
مقالات کوتاه

زرتشتیان ایران، نامها و اوصاف آنها

کتایون نمیرانیان*
دانشگاه تهران

چکیده

در طول تاریخ، در منابع مختلف زرتشتی و غیر زرتشتی، ایرانی و غیرایرانی، زرتشتیان ایران از سوی خود و دیگران، به نامها و عناوین گوناگونی، نامیده شده‌اند. هدف از نگارش این مقاله بررسی و نمایاندن روند تاریخی این نامها، با بارهای معنایی و ارزشی متفاوت آنها در سیر زمان است که بگونه‌ای ضمنی و میزان شناخت جامعه اکثریت و تعامل دو جامعه اقلیت و اکثریت را در رسیدن به یک نام مشترک باز می‌نمایاند.

واژه‌های کلیدی: ۱. زرتشتیان ایران ۲. نامهای زرتشتیان ۳. ادبیات فارسی ۴. تاریخ زرتشتیان.

۱. مقدمه

زرتشتیان ایران، از زمان زرتشت تاکنون در نوشته‌ها و یا گویشهای مختلف توسط خود یا دیگران به نامها و عناوین گوناگونی نامیده شده‌اند. نامهایی که هر یک دارای بارهای معنایی و ارزشی متفاوتی بوده و هستند. بارهای معنایی اسامی و عناوین زرتشتیان حکمی از دید و برداشت افراد نسبت به آنهاست که همین امر باعث ایجاد نظرات مختلفی در این زمینه شده است. جوامع اقلیت و اکثریت که با تعامل میان خود در راه رسیدن به یک نام مشترک تلاش می‌کنند. برای به انجام رساندن این پژوهش از کتابهای موجود در این زمینه از جمله: کتابهای تاریخ ایران، نوشته‌های فارسی، کلاسیک زرتشتیان، سفرنامه‌ها، روایات شفاهی زرتشتیان، تاریخ اسناد و مدارک، بررسیهای زبان شناسی و ... استفاده شده است.

۲. شیوه پژوهش

ابتدا، نامهای زرتشتیان در واژه‌نامه‌های زبانهای باستانی ایران ردیابی شده و سپس در واژه‌نامه‌های دهخدا و معین بررسی گردید، پس از نگاهی به پیشینه نامها و اصطلاحات، شواهد در پی هم خواهند آمد (وارد بحث اتیمولوژی واژگان نشده‌ایم). و در صورت نیاز، توضیحاتی در هر مدخل افزوده شده است. پیش از وارد شدن به بحث، ذکر نکات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱. در مورد هر شاهد، باید دقت داشت که نویسنده اثر کیست؟ در چه زمانی، چه منطقه‌ای و با چه بینشی دست به تألیف زده است.

۲. در متون ترجمه شده، باید توجه داشت که با متن اصلی مواجه نیستیم و مشخص نیست که در زمان مترجم، چه واژه‌های بیشترین کاربرد را داشته و تفاوت واژه کار (احصائیه سال ۱۳۰۹-۱۳۱۰) بردی مترجم با متن اصلی در زمانهای مختلف متفاوت است. مثلاً تاریخ طبری، در همان دوره، توسط "بلعمی" و در دوره معاصر توسط "ابوالقاسم پاینده" ترجمه می‌شود.

۳. تقریباً در تمامی مواردی که خواهد آمد، نام پیامبران ایران باستان "زرتشت" به درستی برده شده است. در متون مختلف به ویژه شعر برای حفظ وزن گونه‌های مختلف آوایی این نام را شاهدیم (نک: زیر مدخل زرتشتی).

۴. تنها نامها و اصطلاحات به کار برده شده در منابع مورد بررسی (نک به کتابنامه) پژوهش شده است، نه تمام متون فارسی، بنابراین ممکن است اصطلاحی برای نامیدن زرتشتیان در متون دیگر موجود باشد مثلاً: "ملت ابراهیم" که نتیجه یکی یا مرتبط دانستن دو پیامبر: زرتشت و ابراهیم است (معین، ۱۲۸-۱۱۶: ۱۳۳۸).

۵. در هر متن که چند اصطلاح برای نامیدن زرتشتیان به کار برده شده، یا یکی در توضیح دیگری، تا حد امکان به تمام مدخلهای مربوط ارجاع داده شده است (مثلاً واژه زرتشتی با بیش از ۶۰ شاهد، تنها در این متون).

۶. شواهد و ارجاعها، تا حد امکان به ترتیب زمانی مرتب شده‌اند، با توجه به تعداد زیاد شواهد و شکل مقاله، (در این مجله) شیوه‌ای برای ارجاع برگزیده شد که در کمترین حجم، گویای اطلاعات لازم باشد.

۳. نامهای زرتشتیان در دوره پیش از اسلام

در این بخش می‌خواهیم ببینیم در واژه‌نامه‌های اوستایی و فارسی میانه (که بر اساس متون پیش از اسلام تنظیم شده‌اند)، زرتشتیان را چه نامهایی داده‌اند:

۳.۱. واژه‌نامه‌های اوستایی

مزدیسنا (بارتلمه، ۱۹۶۱ ستون ۱۱۶۰) -mazda-yasna-
صفت، "کسی که مزدا را ستایش می‌کند، عبادت می‌کند، پیرو دین مزدا"
صفت: "ستاینده مزدا، مزدیسنی"

مزدیسنا (راشیلت، ۱۹۱۱ زیر همین واژه) -mazda yasna-
صفت، "دنباله رو زرتشت، فرزندان (پیروان) او."
صفت، "وارث زرتشت، نسل زرتشت، وابسته به زرتشت، پیرو زرتشت (راشیلت، ۱۹۱۱، زیر همین واژه) -Zaraθustray-
۳.۲. واژه‌نامه‌های فارسی میانه

مزدیسن (فرهوشی، ۱۳۵۸، زیر واژه mazdayasn) -mazdayasn-
mazda-yasn: مزدایسن، مزداپرست، زرتشتی
مزدیسن، مزداپرست [m'zd(y) sn' | M m'zdys] (مکنزی، ۱۳۷۳، زیر همین واژه) -mazdésn-
وه دن (= بهدین) (فرهوشی، ۱۳۵۸، زیر واژه veh dên) -veh dên-
بهدین، زرتشتی، دارای دین خوب

-Weh [šPYL < A špyr: Wyh | M why, why, N bih] به (= بهتر)، خوب

بهدین، دین زردشتی (مکنزی ۱۳۷۳، زیر همین واژه): Weh dên
(البته در این واژه‌نامه‌ها، اصطلاحات پارسی pársæg. مغ moy. زندیق. مانوی zandík به کار برده شده که هیچ کدام معنای زردشتی ندارند).

اما، آنچه بسیار مهم است، این است که هیچ یک از این واژه‌نامه‌های فارسی میانه، واژه زرتشتی را ندارند، نه به این معنی و نه معنی دیگر. متون میانه تا آنجا که بررسی شده، از اصطلاح mazdésn و wehdén برای زرتشتیان

استفاده می‌کنند، با بار تفاخر معنایی در مقابل اصطلاحات *akdén* و *juddén* برای اقلیتهای غیرزرتشتی (در زمان ساسانیان که دین اکثریت زرتشتی بود).

۴. نامهایی که زرتشتیان پس از اسلام به خود اطلاق کرده‌اند

این نامها که یا به ندرت به وسیله غیرزرتشتیان هم نقل شده است) و دنباله همین سنن نوشتاری را در متون فارسی زرتشتی بعد از اسلام نیز می‌بینیم.

- "پاسخ این است که این داد اکدین و اینر است و بهدینان مازدیستان" (روایات داراب هرمزدیار، ۳۸۵: ۱۹۲۲).

- "قرض جددین باز باید داد." (همان، ۳).

- "برجایی که بهدینان و بسته کشتیان باشند، آتش ورهram در آن جا شاید نشاختن (صد در نثر، ۸۴: ۱۹۰۹).

- "گفتار اندر آمدن بهدینان در کشور هندوستان از شهر خراسان (کیقباد، ۱ و ۳۱: بی تا).

- "ز گوینده بپذیر بهدین اوی بیاموز ازو راه و آیین اوی (سروشیان، ۱۷: ۱۳۵۶).

واژه‌های "بهدین" و "مزدیسنی" در واژه‌نامه‌های فارسی نیز به این معنی آمده‌اند:

۴.۱. بهدین

دهخدا (زیر واژه بهدین): دین خوب و پارسیان آیین و کیش خود را به دین خوانده‌اند... و (انجمن آرا) (آندراج)

دین و آیین حضرت زرتشت که دین بهی گویند (ناظم الاطباء)....

معین (زیر واژه بهدین): ۱- دین نیک، آیین خوب ۲- آن که دارای آیینی نیکوست ۳- دین زردشتی.

۴.۲. مزدیسنی

دهخدا (زیر واژه مزدیسنی): به لغت زند خداپرستی (ناظم الاطباء) زردشتی. مزدیسنی و جمع آن مزدیسنان، اسمی

است که به زرتشتیان می‌دهیم (یسنا ج ۱ تالیف پورد اوود ص ۲۴) پرستندهٔ مزدا....

معین (زیر واژه مزدیسنی) (مزدیسنان) ج. مزدیسن یا پیروان مزدیسن: "چون زرتشت بیرون آمد و دین مزدیسنان

آورد... (بهار، ۳۳-۳۴: ۱۳۱۴).

در گویش بهدینی، زرتشتیان خود را چنین می‌نامند:

- بسته کشتیون - *bašta koštiyun* ی-ک = [یزدی- کرمائی]: زرتشتیان (سروشیان، ۱۳۵۶، زیر واژه بسته کشتیون)

- وهدین - *vahdin* [ی-ک]: بهدین، زرتشتی (همان، زیر واژه وهدین).

- یومه سپید - *yoma sepid* [ک]: بهدین، زرتشتی. برای پوشاندن مطلب این نام را به کار برند = یمه سفید (= جامه

سپید) (همان، زیر واژه یومه سپید).

در این دوره زرتشتیان خود را (گور، *ga/owr*) و مسلمانان آنها را گبر (*gabr*) می‌نامیده‌اند، که دو بار مفهومی

متضاد دارد:

- گور - *gavr* [ی-ک]: *gowr* [ی-ک]: ۱- مرد، انسان ۲- بهدین، زرتشتی ۳- این واژه با تلفظ "gevr" [ی] = گبر، با

این واژه ن. ک ۴- همین واژه با تلفظ "gavr" [ی]: بزرگ، درشت (همان، زیر واژه گور).

- گوره - *gawra* [ی-ک]: مرد، انسان (همان، زیر واژه گوره).

دهخدا: (زیر واژه گاور) گاور [و یا و] (ص) کافر، ملحد، بی دین... (ناظم الاطباء).

"... اما یادآوری یک نکته در اینجا ضروری به نظر می‌رسد و آن: وجود این نام در خود زبان است زرتشتیان نه تنها

زبان خود را "گوری"، "گورونی" می‌گویند، بلکه خود را نیز احتراماً "گور" و "گورون" می‌خوانند و واژه "گور" (*gavr*) به

معنای "زرتشتی" و "مرد زرتشتی" است. پیدایش و اشتقاق این واژه چگونه است و چرا واژه در درون گروه باز معنایی

مثبت در بیرون آن بار معنایی منفی دارد و از چه روی بازماندگان پیروان کیش باستانی ایران چنین نامیده می‌شوند؟

آیا این نامگذاری از سوی خودی بوده است یا بیگانه؟^۲

در سالهای اخیر، زرتشتیان بیشتر خود را "زرتشتی/ زردشتی" می‌نامند. در دو مبحث "گبر" و "زرتشتی/ زردشتی"

بیشتر دربارهٔ این دو واژه بحث خواهیم کرد.

۵. نامها و اوصافی که غیرزرتشتیان به زرتشتیان داده‌اند

اکنون اصطلاحاتی که برای نامیدن زرتشتیان در نوشته‌های غیرزرتشتی به کار رفته، به همراه معانی آنها در واژه‌نامه‌های فارسی به ترتیب الفبایی خواهد آمد. در هر مورد نمونه‌هایی از متون آورده می‌شود:

۱. آتش پرست

دهخدا (زیر واژه آتش پرست): آتش پرست. آن که آتش را چون قبله نیایش کند: به یک هفته بر پیش یزدان بدند
مپندار کاتش پرستان بدند
که آتش بدانگاه محراب بود
پرستنده را دیده پر آب بود (فردوسی)

.....

و سعدی آتش پرست را با بت پرست خلط نموده و گفته است:

مغی در بروی از جهان بسته بود
بتی را به خدمت میان بسته بود...
که سرگشته دون آتش پرست

هنوز سر از خمر خمخانه مست (بوستان، ۱۹۷: ۱۳۶۴)^۲

و مرادف آن آذرپرست است شعرا گبر، مغ، موغ و مجوسی را نیز به معنی آتش پرست استعمال کرده‌اند. به معنی ساده پرستار آتش نیز آمده است:

معین (زیر واژه آتش پرست): ۱- پرستنده آتش، آن که آتش پرستد ۲- زردشتی، زردشتی^۳
- "سنباد از جمله آتش پرستان نیشابور بود..." (روضة الصفا، ج ۳، ۴۰۴).

- "جماعت" گبرها که همان نژاد باستانی ایران و از آتش پرستان [زرتشتیان، یزدان پرست هستند، نه آتش پرست، ... م] هستند ... (شیل، ۷۸: ۱۳۶۲) نظیر این نمونه را باز هم می‌بینیم که مترجم یا مصحح معاصر، یادداشتی در یگانه پرستی زرتشتیان افزوده باشد.^۴

۲. ایرانی / ایرانیان قدیم / پیرو دین ایرانیان قدیم

واژه نامه‌های دهخدا و معین، واژه ایرانی را به این معنی نداده‌اند (نک: واژه نامه‌های دهخدا و معین، زیر واژه ایرانی).

- [کستی] و آن کمربندی است که هر ایرانی پس از رسیدن به پانزده سالگی، بایستی هر روز به هنگام برخاستن از خواب بپوشد. (دوبد، ۷۹: ۱۳۷۱).

- ایرانیان قدیم... (فیلد، ۱۶۰: ۱۳۴۳).

ظاهراً بیشتر سیاحان، این اصطلاح را به جای زرتشتی به کار برده‌اند:^۵

۳. پارسی / فارسی

دهخدا (زیر واژه پارسی): پارسی: زرتشتی: گرزمان، پارسیان گویند عرش است و شاعران گویند آسمان است. (لغت نامه اسدی) زرتشتی مقیم هند.

معین (زیر واژه پارسی): پارسی: زرتشتی، مخصوصاً زرتشتی مقیم هندوستان. ج. پارسیان.

به نظر می‌رسد که چون زرتشتیان در سال ۹۱ ه. ق. به هند مهاجرت کردند، در هند با اطلاق واژه پارسی به آنان، مهاجرین زرتشتی ایرانی از دیگران متمایز گشتند. اما مهاجرین زرتشتی در هوره جدید دیگر نه پارسی، که بیشتر با افزودن "ایرانی" به دنبال نام آنان شناخته می‌شوند از جمله عموی من که حدود پنجاه سال پیش به هند مهاجرت کرده، در ایران (اسفندیار نمیرانیان) نامیده می‌شد و در هند (اسفندیار ایرانی). ولی در این متون از "پارسی" همه جا منظور یا زرتشتی مقیم هند است یا زرتشتی به طور کلی. شکل "فارسی" واژه نیز به همین ترتیب استفاده شده است.

- "معبد پارسیها [زرتشتیان م]" (نیبور، ۴۱۹: ۱۳۵۴، افزوده دو قلاب، از مترجم است).

- باقیمانده‌های پیروان مذهب قدیمی زرتشتی را در ایران گبر و در هندوستان پارسی می‌گویند.^۴ (دیولافوا، ۴۲۶؛

۱۳۶۹).

با توجه به این که خود زرتشتیان در متون خود همواره «پارسیهای هند» و «زرتشتیان ایران» را جداگانه یاد کرده‌اند. دستهبندیهای دو معنی پارسی در یادداشتها می‌آید.

۴.۵. زرتشتی / زردشتی

دهخدا (زیر واژه پارسی): زرتشتی: زردشتی، منسوب به زرتشت. کسی که دارای دین زرتشت است. بهدین (فرهنگ فارسی). گبر. زردشتی. بهدین (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). آیین زرتشت، به دین زردشت، بهدینی (فرهنگ فارسی).

واژه نامه بالا، زردشتی را به عنوان مدخل جداگانه نداده اما «زرتشتی» به همین معنی دارد. فرهنگ معین (زیر واژه زردشتی)، «زردشتی» را به زرتشتی ارجاع داده است.

قاعدتاً «زردشتی» صورت جدیدتر از «زرتشتی» است. اما از آنجا که اسامی و عناوین خاص گاه از قاعده مستثنایند، در حال حاضر هر دو شکل واژه، بی تفاوت معنایی، کاربرد دارد.

در بین زرتشتیان، - بجز در گویش کرمان - شکل «زرتشتی» رایج است (در شعر، شکل‌های مختلف: زرتشتی، زراتشتی و ... را جهت حفظ وزن، تفخیم یا ... می‌بینیم).

کاربرد این واژه زیاد است، در واقع پرکاربردترین، واژه برای همه زرتشتیان معاصر، همه غیرزرتشتیان معاصر، مترجمین و ویراستاران معاصر بر روی متنهای قدیمی، و گاه در متن اصلی تاریخهای کهن، این نام را می‌بینیم، که ظاهراً آخرین برگزیده مشترک زرتشتیان و غیرزرتشتیان است. از آنجا که استعمال واژه، همه جا یکسان است، تنها نمونه‌هایی از متن در یادداشتها می‌آید:^۵

۵.۵. زندیق

در لغت‌نامه دهخدا (زیر واژه زندیق) و فرهنگ فارسی معین (زیر واژه زندیق) این واژه، به معنای زرتشتی نیامده است.^۸

۶.۵. عجم

عجم به معنی زرتشتی لغت نامه دهخدا (زیر واژه عجم) و فرهنگ فارسی معین (زیر واژه عجم) نیامده است. این واژه فقط در متن دو سفرنامه (از بین متون دیده شده) با چنین مفهومی آمده است که چندان برجسته نمی‌نماید.^۹

۷.۵. گبر (gowr، گور) / گبرک

دهخدا (زیر واژه گبر): گبر: مغ. (جهانگیری). آتش پرست. (برهان) (انجمن آرا). مجوس. زرتشتی به دین: هر بد مجاور آتشکده و قاضی گبران. (منتهی الارب).

معین (زیر واژه گبر): گبر: ۱- کافر، ملحد، بت پرست.
۲- زرتشتی، زردشتی، مجوس.

دهخدا (زیر واژه گبرک): گبرک (را مرکب از گبر کاف تحقیر) برای مزید استخفاف گبر را با کاف تحقیر استعمال می‌کردند. (مزدیسنا تألیف دکتر معین، ۳۹۵. رجوع به گبر شود جمع این کلمه گبرکان است).

مرحوم ملک الشعرا، بهار در تاریخ سیستان ص ۱۶ حاشیه ۲ آورده است:

غالب مورخین و شعرا «گبر» را مصغر کرده‌اند غیر از دقیقی که لغت «گبر» را هیچ نیاورده است...

معین (زیر واژه گبرک): گبرک: ۱- کافرک (در مقام تحقیر توهین): «رختجب، دهی است از وخان و اندر وی گبرکان وخی‌اند... خمد از جایست که اندرو بتخانه‌های وخیان است.» (میراحمدی و همکاران، ۱۳۷۳).

یکی از قدیمی‌ترین، پرکاربردترین و بحث انگیزترین واژه‌هایی که بعد از اسلام به زرتشتیان اطلاق می‌شده، واژه گبر است، با دو بار معنایی متفاوت بین زرتشتیان و مسلمانان.^{۱۰}

درباره ریشه واژه دو نظر کلی متفاوت ابراز شده است که بطور خلاصه به تفصیل آن چنین است: www.SID.ir

- ۱- "گیر" از واژه آرامی کافر به همین معنی مشتق شده است.^{۱۱}
- ۲- گیر از هزوارش آرامی GBRA به معنی مرد آمده است.^{۱۲}
- این گورستان به هزینه گبری از اهالی بمبئی ساخته شده است. مسلمانها، معمولاً هر کسی را که پیرو اسلام نباشد، "گیر" می‌نامند. اما این کلمه بیشتر درباره پیروان زردشت به کار می‌رود. آنان را "پارسی" نیز گویند. چون اهل پارس هستند. [در این توضیح ظاهراً نویسنده کلمه "گیر" و "کافر" را یکی دانسته که البته اشتباه است. ضمناً گورستان زردشتیان برج خاموشی نامیده می‌شود. م] [سرنا، ۲۰۸: ۱۳۶۲ افزوده دو قلاب از مترجم است].
- "گیر محله، محله‌ای در شمال کرمان بود که زرتشتیان ساکن آن شهر، گویا از زمان صفویان به بعد اجباراً در آنجا می‌زیستند، این محله... (کشاورزی، ۹۷).
- "چقد با آدگور مسلمون کنه.

Èe-yad báád gowr mosalmun kone/a

- کنایه از کار دشوار زیاد باشد* (افشار، ج: ۲۸۸/۲: ۱۳۷۷، از ضرب المثل‌های یزدی).
- گیر به عنوان اسم خاص: جاماسب گیر (آصف، ۳۲۴: ۱۳۵۲) / نصرالله خان گیر (کشاورزی، ۹۹) از کاربردهای بسیار این واژه شواهد معدودی آمد.^{۱۳}

۵. ۸. مجوس /مجوسی

- دهخدا (زیر واژه مجوس): مجوس: مغ (دهار). تابعان زرتشت را گویند. (برهان). قوم آتش پرست که از تابعان زرتشت‌اند و در منتخب گوید پرستندگان ماه و آفتاب و آتش- مجوسی واحد آن و در قاموس و ... (آندراج).
- گروهی هستند که پرستش آفتاب و ماه کنند و به فارسی آنان را گیر نامند و این لفظ جمع مجوسی است و ...
- معین (زیر واژه مجوس) مجوس: majus [معز- آرا. مجوسا. است. magu، یو magos، magus. ۱- (ا).] ←
- بخش ۲-۳ (ص) فردی از فرقه مجوس (← بخش ۳)، مجوسی ۳- (ص) فردی زرتشتی ۴- کسی که از اهل الکتاب نباشد؛ مشرک (ابن ابی صبیعه، ۱۵؛ قزوینی، یادداشتها ۷: ۵۲).
- دهخدا (زیر واژه مجوس): مجوسی: منسوب به مجوس. مغ و آتش پرست که پیرو زردشت باشد. (منتهی الارب) واحد مجوس (از آندراج).
- معین (زیر واژه مجوس): مجوسی: منسوب به مجوس ۱- مربوط به مجوس ۲- فردی از مجوس؛ ج مجوسیان: باب نوزدهم در ذکر یهودیان و مجوسیان به قم و نواحی آن (تاریخ قم، ۱۸۰).
- اینک چند شاهد:
- در یادکرد مذاهب مجوس و شرابع ایشان (آفرینش، ۵۷۳: بی‌تا).
- اکنون بازگردیم به مجوس یا روحانیون مزداپرست (فرای، ۶۱: ۱۳۵۸).
- باید توجه داشت که گاهی، در متون تاریخی جدید اصطلاح مزداپرست برای اطلاق به دین هخامنشیان یا ... در تعریفی سواى زرتشتی رسمی استفاده می‌شود. در این موارد، طبیعتاً زرتشتیان اصطلاح زرتشتی را برمی‌گزینند.
- کتابخانه رستم مجوسی در یزد. (افشار، ج ۲/ ۳۰۷: ۱۳۷۷، استعمال: اسم خاص) به عنوان شاهد پایانی اشاره می‌کنیم به واژه مجوس در قرآن که از اهمیتی بسیار ویژه برخوردار است. آیه معروف ۱۶، سوره ۱۷ (الحج):
- در قرآن مجید به زرتشتیان مجوس (کلمه‌ای از فارسی قدیم) خطاب شده و همچنین آنها اهل کتاب شناخته شده‌اند، خصوصاً این که آنها را از بت پرستانی که به خدای یکتا ایمان ندارند جدا ساخته‌اند. در آیه ۱۶-۱۷ می‌فرماید:
- ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصائبین و النصاری و الممجوس و الذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامه ان الله علی کل شیء شهید* (تاریخ یزد، ۲۰: ۱۳۷۷).

نمونه‌های دیگری نیز از کاربرد واژه مجوس و مجوسی در متون به کار رفته است.^{۱۴}

۵. ۹. مغ

- دهخدا (زیر واژه مغ): مغ: گیر آتش پرست باشد از ملت ابراهیم (۵). (لغت فرس، مصحح اقبال، ۲۲۴). آتش پرست را گویند. (فرهنگ جهانگیری). (برهان)، آتش پرست و مغان جمع آن. (فرهنگ رشیدی). طایفه از پارسیان را که

پیرو زرتشت اند. (انجمن آرا) (آندراج) مجوسی. (دهار) (منتهی الارب. اوستایی 'مگه' (۶)، 'موغو' (۷) پارسی باستان 'مگ' (۸)، پهلوی 'مگو' (۹). فردی از قبیله مغان. (فرهنگ فارسی دکتر معین):

چو شب رفت و بردشت پستی گرفت هوا چون مغ آتش پرستی گرفت.

(عنصری، به نقل از لغت فرس مصحح اقبال، ۲۲۴)

معین (زیر واژه مغ): مغ: ۱- فردی از قبیله مغان ۲- موبد زرتشتی ۳- زردشتی (به طور اعم).

- 'گورستان مغان خانه بی در' (یزد، یادگار تاریخ، به نقل از حاشیه برهان، ۹۹۳) شواهد این واژه، به این معنی، در متون بررسی شده، زیاد نیست.^{۱۵}

۶. نتیجه گیری

آنچه آمد، تنها تفصیل مقدمه گفتار بود.

زرتشتیان ایران، بعد از اسلام، به نامهای گوناگونی خوانده شده‌اند. طبیعتاً این نامها، پیش از اسلام، همراه با تفاخر معنایی بوده که با از میان رفتن جلال و جبروت گذشته همچنان اقلیت زرتشتی، مصرانه بدانها پایبند می‌مانند. نامهایی که می‌توان درک کرد چندان خوشایند اکثریت جامعه مسلمانان نبوده است.

آنچه برای نامیدن در متون غیرزرتشتی به کار رفته نیز، به جز آنها که برگرفته از نژاد و سرزمین است، گاه و بیگاه، نشانه‌های تحقیر و استخفاف متقابل از آنها به چشم می‌خورد و در بسیاری از شواهد، متن گویای سهو است تا غرض نویسنده.

باید توجه داشت که به مرور زمان، به ویژه از دوره مشروطه به بعد نامها بیشتر پوسته‌اند تا حامل بار معنایی خاص و فقط وسیله‌ای برای نامیدن می‌شوند، چون ظاهراً نام دیگری برای اطلاق رسا نیست.

این، روال کلی قابل استخراج از متون، با در نظر گرفتن استثنائاتی، کاملاً طبیعی است. باید به یاد داشت، این اتفاقی است که در متن نوشتاری، ادب رسمی می‌افتد، اما گفتار و فرهنگ شفاهی مردم، این تحول را دیرتر نشان می‌دهد؛ دیرتر یا شاید حدود سی چهار سال پیش یا پس (به ویژه در گویش ساکنان شهرهای یزد و کرمان و تا حدی تهران که پیشینه سکونت زرتشتیان در آنها مداومتر است).

در نهایت آنچه آرام آرام، بی صدا و تحسین برانگیز اتفاق می‌افتد، دست یافتن دو جامعه اقلیت (زرتشتی) و اکثریت (مسلمانان)، به یک تفاهم و احساس احترام متقابل در طول زمان است و دلیل آن، رسیدن به پرکاربردترین، معمولترین و رساترین اصطلاح روز 'زرتشتی' است که ناخودآگاه، مورد استفاده همه زرتشتیان و غیرزرتشتیان قرار می‌گیرد.^{۱۶}

یادداشتها

۱. دقت شود که 'جامه سپید'، تنها به پوشش زرتشتیان به دلیل اعتقادات و شرایط اجتماعیشان باز می‌گردد و هیچ ارتباطی احیاناً به سپید جامگان (المبیضه) ندارد.

۲. واژه نامه گویش بهدینان شهر یزد، ص ۷. سفرنامه جکسن، ص ۴۲۳ توضیح جالبی درباره اتیمولوژی گاورون gawrun دارد. از آنجا که بحث ما درباره کاربرد است نه ریشه‌شناسی، برای جلوگیری از اطباب کلام به نقل آن نمی‌پردازیم.

۳. این نکته جابجا در ادبیات کلاسیک فارسی دیده می‌شود. مجموعه‌ای گنگ و مبهم آمیخته از زناریند، گیر، ترسا، بت پرست، مغ، آتش پرست، مغبچه و ... که به طور کلی اطلاق به کافران می‌شود. ظاهراً کسی دغدغه خاطر پرداختن دقیق به این گوشه نشینان فراموش شده را نداشته، که چه بسا از بسیار پیش خداپرست بوده‌اند، اما به گونه‌ای و زبانی دیگر، به نظر می‌رسد این اشتباهات بیشتر ناشی از بی‌اعتنایی و کم توجهی است تا غرض. اما در این کار تکیه بر متون تاریخی- اجتماعی است تا ادبی.

۴. نمونه‌های دیگر از کاربرد واژه آتش پرست به معنای زرتشتی:

- مجمل التواریخ، ص ۹۲ (کاربرد واژه دقیقاً مشخص نیست).
- التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۰.
- محمود کاشغری (۱۱۱/۳) به نقل از حاشیه تاریخ بخارا ص ۲۴ (کاربرد واژه دقیقاً مشخص نیست).
- سفرنامه مارکوپولو، ص ۴۲ نویسنده در ادامه روایتی متفاوت و خواندنی از ارتباط سه مغ با حضرت عیسی می آورد. بازهم منظور از آتش پرستی دقیقاً مشخص نیست، آنچه محرز است، برجسته بودن احترام به آتش، در نزد بیننده غیرزرتشتی است.
- سفرنامه نیبور، ص ۱۲۹.
- ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ (کنت دوسرسی) ص ۲۰۴.
- سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۸۴.
- مردم شناسی ایران، صص ۴۴، ۸۸، ۲۹۳، ۳۸۰ و ...
- مسافران ایران (تاورنیه)، ص ۴۱۸ در این متن نویسنده داستان تولد اشوزرتشت و حضرت ابراهیم را آمیخته است.
- سیاحتنامه شاردن، ج ۲، ص ۳۹۶ و ...
۵. برای نمونه‌های بیشتر ایرانی، ایرانی قدیم و ... نک به:
- تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ص ۳۰: پیرو دین قدیم ایرانی.
- سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۱۵۰: کافران بت پرست ایرانی الاصلی که از نسل قدیم ایران باقی مانده‌اند.
- مسافران ایران (تاورنیه): ص ۴۱۸: از نسل ایرانیهای قدیم.
۶. نمونه‌های دیگر پارسی به معنی زرتشتی ایرانی، نک به:
- سفرنامه پیترو دلاواله: ص ۵۱۲.
- سفرنامه لرستان و خوزستان: ص ۷۸ - کتاب آبی، ج ۲، ص ۴۷۱.
- "روزنامه حکایت"، چیستا، شماره ۷، سال ۱۳۶۴-۱۳۶۵، ص ۴۹۶.
- مردم شناسی ایران به نقل از کرزن: ص ۱/به نقل از شیندلر ص ۸۸ - سفرنامه بلوشر: ص ۲۹۶.
- پارسی به معنی زرتشتی مقیم هند:
- یزدنامه، (نامه مانکجی لیمجی هاتریا به فرزندان محمد حسن کوراغلی): صص: ۵۶۷ و ۵۶۵.
- ایران امروز: ص ۳۰۷ - سفرنامه پولاک: ص ۳۱ - سفرنامه جکسن: ص ۴۱۴.
- یادداشتهای کیخسرو شاهرخ: ص ۳۷.
- تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان: ص ۲۲۰.
- بویس، مری: بی بی شهربانو و بانوی پارس "ترجمه همایون صنعتی زاده، یزدنامه، ج ۲، ص ۱۵۹.
- گنجینه زرتشتیان کرمان، سند شماره ۲ مربوط به سال ۱۳۲۹ هـ ق. "جمشید فارسی"
۷. زرتشتی در مفهوم پر کاربرد شناخته شده روز:
- تاریخ اجتماعی ایران (به نقل از تاریخ مفصل ایران) ج ۲، ص ۲۲۳ و ج ۸، ص ۱۳۵.
- تاریخ شروع نثر پارسی "مجموعه مقالات اقبال آشتیانی، ص ۱۸۹.
- ایران در آستانه یورش تازیان، ص ۴۸.
- احصائیه اسمی کل مدارس مملکتی (۱۳۰۹-۱۳۱۰)، ص ۵.
- متن لوح تقدیر خانه مطبوعات کرمان (۱۳۸۰)، برای تقدیر از نخستین نشریه‌های زرتشتی کرمان، گنجینه زرتشتیان کرمان.
- تاریخ زرتشتیان کرمان، پرستشگاه زرتشتیان، فرزندگان زرتشتی، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، بررسی خانه‌های زرتشتیان یزد و ... عناوین کتابها و پایان نامه‌هایی از نویسندگان زرتشتی معاصر و بسیاری نمونه‌های دیگر.
۸. کاربرد کمترین واژه به نسبت سایر نامها را شاهدیم. نیز نک به آغاز همین مقاله، بخش الف.

۹. سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۸۴.
- مردم شناسی ایران (به نقل از هوسه): مخلوط تاجیک و عجمی، ص ۷۳.
۱۰. نک: ابتدای مقاله، بخش "ب"
۱۱. برای تفصیل بیشتر در مورد این نظر نک به: ۱- مقدمه فرهنگ بهدینان (نظر مرحوم پورداوود) ۲- واژه گبر در دهخدا (نظر مرحوم پورداوود).
۱۲. برای تفصیل بیشتر در مورد این نظر نک به: محیط طباطبایی: "لفظ گبر مشتق از کافر نیست". هوخ، دوره بیست و یکم، سال ۱۳۴۹، صص ۴۲-۳۵.
۱۳. برای موارد دیگر نک به: فارس نامه ابن بلخی، ص ۱۱۷: مذهب گبری.
- تعلیقات بر حدود العالم، صص ۲۳۵، ۳۵۴، ۳۶۵: گبرکان.
- ممالک و مسالک (اصطخری)، ص ۱۹۴: گبران.
- ظفرنامه، ص ۱۲۰: جماعت گبران.
- زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۲۱۳: گبرآباد.
- رستم التواریخ: ص ۳۲۴: منجم صاحب حکم گبری.
- سفرنامه اورسل، ص ۲۲۴: گورستان گبرهای تهرانی.
- سفرنامه کنت دو گوینو، ص ۳۴۱: گبرها.
- خاطرات لیدی شل، ص ۱۰۵: گبرها.
- سفرنامه پولاک، ص ۳۱: گبرها.
- کتاب آبی، ج ۵ ص ۱۰۷۶: گبر.
- کتاب نارنجی، ص ۲، ص ۲۱۵: (در حاشیه گبر، توضیح برای متن: زرتشتی).
- مردم شناسی ایران، به نقل از هوسه، ص ۷۳: گبرها (زرتشتیان).
- سفرنامه شاردن، ص ۷۹: گبرها (زردشتیان).
- یزد، یادگار تاریخ: ص ۹۹۳: گبران- سفرنامه جکسن، ص ۴۲۳: گبر.
- اشکال العالم، ص ۱۱۲، دین گبران/ ص ۲۲۰: گبرکان.
- تاریخ سیستان، ص ۳۷: گبرکان.
- سفرنامه پیتر دلاواله: ص ۵۱۰: گبرها.
- برفتادن صفویان برآمد محمود افغان، ص ۷۷: گبرآباد.
- یک سال در میان ایرانیان، ص ۳۲۸: گبرها.
- سفرنامه لرستان و خوزستان، ص ۷۸: گبر.
- ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰، ص ۲۰۴: گبرها.
- ایران دیروز، ص ۵۱۸: گبرها.
۱۴. برای موارد دیگر، "مجوس" نک به:
- آثارالباقیه، ص ۳۱۴.
- هفت کشور، ص ۸۵.
- البلدان، ص ۷۵.
- احسن التعالیم، ص ۱۷۴: مجوس (جزوذمیان).
- برگزیده مشترک یاقوت، ص ۱۷۹.
- نخبه الدهر، ص ۴۳۷.
- نظام الایات در دوره صفویان، ص ۱۸۵.
- یزدنامه (به نقل از مرآت البلدان)، ج ۲، ص ۲۵۳.

- سفرنامه شاردن، ص ۳۳۷.
- مروج الذهب، ص ۱۹۱/ص ۵۵۲: مجوس زاده- جهانگشای جوینی، ص ۱۴۲: عصبیت مجوسی.
- کامل، ص ۱۱۶: مجوس (یادداشت مترجم: زرتشتی جدیدالاسلام).
- التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۰.
- تعلیقات بر حدودالعالم (مقدمه)، ص ۱۲: المجوسی.
- صوره الارض، ص ۱۴۳.
- ترجمه آثار البلاد، ص ۳۲۱.
- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۳۹.
- سفرنامه کنت دوگوبینو، ص ۴۳۲.
- سفرنامه جکسن، ص ۴۰۷.
- تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۱۵. برای موارد دیگر مغ نک به:
- زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۲۶۶: بهار فرید مغ.
- تاریخ بخارا، (حاشیه به نقل از آثارالباقیه) ص ۱۹۴: بین فارسیان و مغان...
- (مفهوم نیست کدام یک زرتشتی‌اند؟ یا شاهد هیچ یک؟).
- سفرنامه مارکوپولو، ص ۴۳: داستان سه نفر مغ.
- ۱۶. تأثیر متون ترجمه شده را، در این دوره، نباید فراموش کرد.

منابع

الف. واژه نامه‌ها

دهخدا، علی اکبر: لغت نامه.

سروشیان، جمشید سروش. (۱۳۵۶). فرهنگ بهدینان. با مقدمه استاد ابراهیم پورداوود، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.

فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۸). فرهنگ زبان پهلوی. تهران: دانشگاه تهران، چاپ سوم.

مزدآپور، کتایون. (۱۳۷۴). واژه نامه گویش بهدینان شهر یزد. جلد اول (آ-پ)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

معین، محمد، فرهنگ فارسی.

مکنزی، دن. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bartholomae, Christian. (1961). *Altiranisches Worterbuch*, berlin.

Reichelt, Hans. (1911). *Avesta Reader*, Strausburg.

ب. اسناد و مدارک

سند شماره ۲ از مجموعه گنجینه زرتشتیان کرمان (۱۳۲۹ هـ.ق).

لوح تقدیر خانه مطبوعات کرمان از مجموعه گنجینه زرتشتیان کرمان (۱۳۸۰ هـ.ش).

پ- کتابها، مقالات، پایان نامه‌ها:

- آذرگشسب، موبد اردشیر. (۱۳۵۸). **مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان**، تهران: فروهر، ج ۲.
- ابن اثیر، عزالدین علی. (کامل). (بی‌تا). **تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه عباس خلیلی، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی، ج ۱۱.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). **فارس نامه**، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترنج رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، ج ۲.
- ابن حوقل. (۱۳۴۵). **صورة الارض**، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن رسته. (۱۳۶۵). **الاعلاق النفیسه**، ترجمه و تعلیق: دکتر حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن فقیه (ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق). (۱۳۴۹). **ترجمه مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران)**، ترجمه ج. مسعود، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ارفع، رضا (پرنس ارفع، ارفع الدوله). (۱۳۴۵). **ایران دیروز**، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۷۳). **ممالک و مسالک**، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله نستری، به کوشش ایرج افشار، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- آصف، محمدهاشم (رستم الحکما). (۱۳۵۲). **رستم التواریخ**، تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر، ج ۲.
- افشار، ایرج. (۱۳۷۷). **یزدنامه**، ج ۲، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۵۰). **مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی**، به کوشش محمد دبیرستانی، تهران: خیام.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابیطالب. (۱۳۵۷). **نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر**، ترجمه سید حمید طبیبان، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- اوبن، اوژن. (۱۳۶۲). **ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷)**، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- اورسل، ارنست. (۱۳۵۳). **سفرنامه اورسل**، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: شرکت افست.
- براون، ادوارد. (۱۳۵۷). **یکسال در میان ایرانیان**، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران: کانون معرفت.
- برن، رهر. (۱۳۴۹). **نظام ایالات در دوره صفویه**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بشیری، احمد (ویراستار). (۱۳۶۵ تا ۱۲۹۱ خورشیدی). **کتاب آبی**، تهران: نور، ج ۱ تا ۸.
- بشیری، احمد (ویراستار). (۱۳۸۵ تا ۱۲۸۸ خورشیدی). **کتاب نارنجی**، تهران: نور، ج ۱ تا ۲.
- بلوشر، ویپرت. (۱۳۶۳). **سفرنامه بلوشر**، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- بهار، ملک الشعرا (ویراستار). (۱۳۱۴). **تاریخ سیستان**، تهران: موسسه خاور.
- بهار، ملک الشعرا (ویراستار). (۱۳۶۲). **مجموعه التواریخ و القصص**، تهران: کلاله خاور.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳). **آثار الباقیه**، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ج ۳.
- پورداوود، ابراهیم. (بی‌تا). **خرمشاه**، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایران بمبئی.

- پولاک، یاکوب ادوارد. (۱۳۶۱). *سفرنامه پولاک، (ایران و ایرانیان)*. ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- حموی، یاقوت. (۱۳۶۲). *برگزیده مشترک*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
- جکسن، ابراهیم و یلیامز. (۱۳۵۲). *سفرنامه جکسن، (ایران، در گذشته و حال)*، ترجمه منوچهر امیری [و] فریدون بدره‌ای، تهران: خوارزمی.
- جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمدبن محمد. (۱۳۲۹). *جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی ج ۳، لیدن، بریل.
- جهانی، ابوالقاسم بن احمد. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات: فریبرز منصوری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- دلواله، پیتر. (۱۳۸۰). *سفرنامه پیتر و دلواله*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران: قطره، ج ۱.
- دوسرسی (کنت). (۱۳۶۲). *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دوگوبینو، ژوزف آرتور (کنت). (۱۳۶۷). *سه سال در آسیا، (سفرنامه کنت دوگوبینو ۱۸۵۸-۱۸۵۵)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: کتاب سرا.
- دوهوسه، لویی امیل. (بی تا). *سفری به ایران*، مجموعه‌ای از نقاشیهای لویی امیل دوهوسه از مناظر و مردم ایران ۱۲۳۸-۱۲۳۶، از مجموعه منوچهر فرمانفرمائیان، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دوبد، کلمنت اوگوستوس. (۱۳۷۱). *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسن آریا، تهران: علمی فرهنگی.
- دیولافوا، ژان (مادام). (۱۳۶۹). *ایران، کلد و شوش*، ترجمه علی محمد فره وشی (مترجم همایون)، به کوشش بهرام فروشی. تهران: دانشگاه تهران، ج ۴.
- رازی، ابن مسکویه. (۱۳۷۶). *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزی، تهران: توس، ج ۱۵.
- راوندی، مرتضی. (۱۹۹۷). *تاریخ اجتماعی ایران*، سوئد (استکهلم): آرش، چاپ اول، ج ۹-۱.
- رئیس، میترا. (۱۳۷۵). *بررسی خانه‌های زرتشتیان یزد*، پایان نامه کارشناسی ارشد معماری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و هنر شهرسازی.
- روایات داراب هرمز دیار. (۱۹۲۲). *ویراسته اراد مانکجی رستمجی اونولا*، ج ۲-۱، بمبئی: بریتش ایندیپارس.
- ستوده، منوچهر (ویراستار). (۱۳۵۳). *هفت کشور یا صور الاقالیم*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سرن، کارلا. (۱۳۶۲). *آدمها و آیینها در ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- سروشیان، جمشید سروش. (۱۳۷۰). *تاریخ زرتشتیان کرمان در این چند سده*، تهران: علمی فرهنگی.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۴). *بوستان*، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، چاپ دوم.
- شاردن، ژان (شوالیه). (۱۳۴۹). *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر، ج ۲.
- شاهرخ، کیخسرو. (۱۳۵۵). *یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ*، به کوشش جهانگیر اشیدری، [بی جا]، چاپ پرچم.
- شهمردان، رشید. (۱۳۳۶). *پرستشگاه زرتشتیان*، بمبئی: هشتمین نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی، یزدگردی.

- شهمردان، رشید. (۱۳۶۰). تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، تهران: چاپ راستی.
- شهمردان، رشید. (۱۳۶۳). تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی) تهران: فروهر.
- شیل، مری. (۱۳۶۲). خاطرات لیدی شیل، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- صد در نثر و صد در بندهش. (۱۹۰۹). یراسته ارواد بهمنجی نوشیروانجی را بار، پارسی پنچا.
- صداقت کیش، جمشید (ویراستار). روزنامه حکایت جانگداز وقایع یزد الی شیراز، چیستا، سال چهارم.
- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سروش.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۵۳). زندگانی شاه عباس اول، تهران: دانشگاه تهران، ج ۳، ج ۳.
- فلور، ویلم. (۱۳۶۵). برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- فیلد، هنری (۱۳۴۳). مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران: ابن سینا با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین.
- قزوینی، زکریا. (۱۳۷۱). ترجمه آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مرادبن عبدالرحمن، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱.
- کشاوری، کیخسرو. (بی تا). پیر قصه گو، [بی جا]: پویش.
- کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۵۷). ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م. ر. یحیایی، ویراستار: و. پیگولفسکایا، تهران: آگاه، ج ۲.
- کیقباد، بهمن. (بی تا). قصه سنجان، (داستان مهاجرت زرتشتیان ایران به هند)، ویراسته هاشم رضی، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- لسترنج، گای. (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی (بین‌النهرین، ایران و آسیای مرکزی از زمان فتوحات مسلمین تا ایام تیمور)، ترجمه محمود عرفان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مارکوپولو، ایل میلیون. (۱۳۶۳). سفرنامه مارکوپولو، ترجمه سید منصور سجادی و آنجلا دی جوانی رومانو، بی جا: گویش، ج ۱.
- [مجهول المؤلف]: تاریخ یزد، [بی جا]، [بی نا]. (۱۳۳۷). نسخه ماشین شده کتابخانه جمشید صداقت کیش.
- محیط طباطبایی. (۱۳۴۹). لفظ گبر مشتق از کافر نیست، هوجت، دوره بیست و یکم، شماره ۶.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر محمدبن نصر. (۱۳۷۸). نزه القلوب، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرستانی، تهران: طه.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۶۵). التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی، ج ۲.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۶۰). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲.
- معین، محمد. (۱۳۳۸). مزدیسنا و ادب پارسی، تهران: دانشگاه تهران، ج ۲.

- میراحمدی مریم و رهرام، غلامرضا (مصححان). (۱۳۷۳). **تعلیقات بر حدود العالم**، مقدمه: و. بارتولد، تعلیقات: مینورسکی، ترجمه میرحسین شاه تهران: دانشگاه الزهرا.
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد. (۱۳۶۱). **احسن التعلیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه دکتر علی نقی منزوی، [بی جا]، ج ۱.
- نیبور، کارستن. (۱۳۵۴). **سفرنامه کارستن نیبور**، ترجمه پرویز رجبی، [بی جا]، توکا.
- النرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. (۱۳۶۲). **تاریخ بخارا**، ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر النصاوی، تلخیص: محمدبن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: توس، چ ۲.
- وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه. (احصائیه سال ۱۳۰۹-۱۳۱۰). **قوانین و مقررات و دستور رسمی تحصیلات**، تهران: مطبعه روشنایی.
- یزدی، [مولانا] شرف الدین علی. (بی تا). **ظفرنامه**، به تصحیح و اهتمام محمدعباسی، [بی جا]، شرکت سهامی چاپ رنگین، ج ۲.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح). (۱۳۶۳). **البلدان**، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۳.